

## انسان کامل<sup>۱</sup>

در این مقام با این پرسش روبرو هستیم که آیا ما مردم مسیحی که در زندگی اجتماعی خود از هزاران جهت به جامعه‌های دیگر پیوند خورده‌ایم و مسائل اجتماعی و اقتصادی عظیمی پیش رو داریم، باید در برابر این مسائل رنج‌آور دم فرو بندیم و صبر پیش گیریم یا آنکه باید به محض دریافت این شرایط هولناک برخیزیم و به اقداماتی رهایی‌بخش توسل جوییم.

اکنون برای توضیح مطلب می‌گوییم که ما با دو نوع واقعیت سروکار داریم که یکی طبیعی و دیگری لاهوتی یا فوق‌طبیعی است. ما چون به واقعیت فوق‌طبیعی ایمان داریم هستی آن را ادراک می‌کنیم. معجزه یا رفتاری که از هنجارهای متعارف به دور است و نیز سلوک دینی، سمبل‌های عینی واقعیت لاهوتی یا فوق‌طبیعی محسوب می‌شوند. مثلاً در کتاب مقدس می‌بینیم که آب نشانه مرئی پاکی و در همان حال سمبل ایمان آوردن و وصول به زندگی ابدی است. اما در برابر واقعیت لاهوتی که در پرتو ایمان، به آن دست می‌یابیم، واقعیت طبیعی را از راه مشاهده حسی به ادراک در می‌آوریم.

اما آیا به راستی این دو واقعیت از یکدیگر جدا هستند؟ به عبارت دیگر آیا فرد مسیحی می‌تواند هم از تفضل خدا برخوردار شود و به حیاتی روحانی دست یازد و هم در عرصه زندگی مادی شاهد استثمار افراد دیگر باشد و دخالت ناروای جباران را در امور مردم نادیده انگارد؟

گفتیم واقعیت طبیعی را به مدد مشاهده و استدلال می‌توان شناخت. از این رو چون فردی را می‌بینیم یا صدایش را می‌شنویم و یا او را لمس می‌کنیم، او را می‌شناسیم و این شناخت، شناختی حسی است. همچنین می‌توانیم صفات معینی را از این فرد انتزاع کنیم و مثلاً بگوییم که اندازه و وزن و سن او چقدر است. از این نیز می‌توان پیش‌تر رفت و حتی ممیزات ذاتی یا ماهیت این فرد را انتزاع و تعریف کرد.

بدین ترتیب ملاحظه می‌کنیم که شناخت ما دارای سه مرحله است و این سه مرحله عبارتند از مشاهده و استدلال و انتزاع کلیات.

مشاهده به علم منجر می‌شود، علم معرفتی است منظم که با روش‌هایی معین به دست می‌آید و در پی تبیین روابط پایدار واقعیت‌هاست. استدلال به ما امکان می‌دهد تا نتیجه‌ی مطالعات محدود خود را بگسترانیم و به اصولی

<sup>۱</sup> این سخنرانی در سپتامبر ۱۹۹۳ در بوگو تا ایراد گردیده است.

این مطلب برگرفته از کتاب «کلیسای شورشی» (مذهب و انقلاب در آمریکای لاتین)، ترجمه‌ی جوای یوسفیان، نشر نی، ۱۳۶۸ است.

اطمینان بخش نیل کنیم. در این صورت فلسفه ما نیز که محصول والاترین مرحله انتزاع است و به اصول کلی نظر دارد با ایمان دینی یا حقیقتی که زاده‌ی وحی است تضادی ندارد.

با توجه به آنچه گذشت نتیجه می‌گیریم که ما می‌توانیم با هر انسان دیگری که خود را در فلسفه ما سهیم می‌یابد اتحاد کنیم و از نظام فکری واحدی برخوردار گردیم. وقتی اصول کلی فلسفی را که زاده‌ی وحی نیستند می‌پذیریم، در حقیقت با افراد غیر مسیحی و ماده‌گرایان و ایده‌آلیست‌های خدا ناگرای و نیز پیروان آیین وحدت وجود یا همه‌خداگرایان و کسان بسیار دیگری پیوند می‌خوریم. گرچه واقعیت طبیعی با واقعیت فوق‌طبیعی فرق دارد، با این‌همه آگاهی علمی یا شناختی که از راه مشاهده و استدلال و تعمیم، از واقعیت طبیعی پهناور حاصل می‌کنیم صرفاً در انحصار ما مردم مسیحی نیست، بلکه به همه بشریت تعلق دارد و همین آگاهی علمی است که به ما امکان می‌دهد تا مناسبات نیرومند و پر مایه‌ای با همه انسانیت برقرار گردانیم.

علوم اجتماعی، دیگر تفکرات نظری محض نیستند، بلکه همواره راه تکامل سپرده‌اند. در جریان این تکامل، روش علمی بهبود یافته است و محققان استنتاجات خود را براساس مشاهدات منظم استوار گردانیده‌اند و علیرغم اختلافات اقتصادی و فرهنگی جامعه خود، در راه کشف و تبیین واقعیت‌های اجتماعی به همکاری و اتفاق نظر نایل آمده‌اند، بدین ترتیب چون علوم اجتماعی بر مشاهده و تجربه و آزمون تکیه دارند، نتایج آن‌ها نیز مثبت و دارای اهمیت است و از این رو هیچ انسان فرهیخته‌ای این علوم را دست کم نمی‌گیرد. بدیهی است که این علوم نیز می‌توانند وسیله‌ی پیوند ما با دیگران گردند.

انسان از آن رو که مخلوق اندیشه خدا است و با خدا همانندی دارد، الزاماً وابسته‌ی قلمرو لاهوت است. اما اگر چنین نیست و از تفضل خدا بی‌بهره مانده است، باز وظیفه‌ای لاهوتی بر عهده‌ی اوست که ملزم به اجرای آن است. انسان محققاً موجودی است پاک سرشت و از این رو قادر به انجام رسالتی روحانی است. این رسالت امری بیرونی نیست و بر او تحمیل نمی‌شود، بلکه جزء سرشت اوست. انسان به وسیله‌ی این رسالت روحانی به عیسی و خدا پیوند می‌خورد.

فرد مسیحی هر چند ممکن است از وصول به آگاهی و دریافت حقیقت مطلق بازماند، باز از آن رو که مورد تفضل قرار می‌گیرد و به حیاتی روحانی نیل می‌کند، مقام بس شایسته‌ای می‌یابد. اما غیر مسیحی از چنین موهبتی برخوردار است. به عبارت دیگر با این که ممکن است عالم غیر مسیحی در عرصه‌ی شناخت‌های علمی مرتبه‌ها از عالم مسیحی پیشی گیرد، باز باید گفت چون عالم مسیحی مشمول فیض خدا است به حیات روحانی نزدیک‌تر است.

انسان کامل هم از طبیعت و هم از فوق‌طبیعت بهره دارد. اما چگونه می‌توان افراد فوق‌طبیعی را که از تفضل خدا برخوردارند از دیگران باز شناخت. چه ما هرگز نمی‌توانیم [همه] کسانی که کلیساها را پر می‌کنند و روزهای یکشنبه

در مراسم دینی حضور می‌یابند از تفضل خدا بهره‌مند بدانیم. از این گذشته، ما پذیرفته‌ایم که عشق تنها ملاک و آینه‌ی تمام‌نمای تفضل خدا در انسان است.

فرد مسیحی عشق می‌ورزد و همین ویژگی است که او را از دیگران ممتاز می‌کند و ذات او را می‌نمایاند. کنش اجتماعی ما وسیله‌ای است که ما را به دولت عشق رهنمون می‌گردد و از این رو این کنش باید خود به تحریک عشق صورت پذیرد. فرد غیرمسیحی که به نمودهای هستی عشق می‌ورزد و در جستجوی ایمان است، بی‌شک از فیض بهره دارد و به حیاتی روحانی دست می‌یازد و مورد توجه خدا قرار می‌گیرد. اما اگر فردی مسیحی بدون عشق پا در تلاش‌های اجتماعی گذارد و به مردم خدمت کند، در حقیقت یک مسیحی راستین نیست. بنابراین انسان کامل کسی است که ماده و معنی یا طبیعت و فوق‌طبیعت را یک جا گرد آورد و شخصیتی یابد دوستدار همه عالم.

مردم مسیحی در عرصه‌ی حیات مادی از سایر مردم جدا نیستند. آنچه ایشان را از افراد دیگر جدا می‌کند تعهدی است که نسبت به بهبود و تعالی خود و جهان دارند. عشق یک وظیفه‌ی ضروری اخلاقی است و از این رو باید هم در زندگی دنیوی و هم در حوزه اخلاق کارساز باشد. بیهودگی و عدم کارایی ما، نشانه محرومیت ما از محبت است. پس فرد مسیحی باید در وصول به عشق بکوشد و به برکت آن، انسان کاملی گردد. ما با راه و رسمی که در زندگی متعارف خود پیش می‌گیریم باید همواره آثار محبت را نشان دهیم و در این راه از مسیح استمداد کنیم. هیچ عشقی عظیم‌تر از آن نیست که زندگی خود را در راه دیگران ایثار کنیم. ما از افراد غیر مسیحی نیز می‌خواهیم که از طریق محبت خود را به ما نزدیک گردانند. اما در مورد خودمان معتقدیم که فقط از راه بذل محبت [به خداوند و از قِبَل او به انسان‌ها] می‌توانیم به همه‌ی انسانیت پیوند خوریم و با آن اتحاد یابیم.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> انجیل لوقا، باب ۱۰، آیات ۲۸-۲۵: و در این هنگام، فقیهی برخاست و بهر آزمودنش او را گفت: «استاد، چه باید بکنم تا حیات جاودان را به میراث برم؟» وی را گفت: «در شریعت چه مکتوب است؟ چه سان می‌خوانی؟» پاسخ گفت: «خداوند خدای خویش را به تمامی دل و تمامی جان و تمامی قدرت و تمامی ذهن خویش دوست بدار؛ و همنوع خویش را چون خویشتن». عیسی به او گفت: «نیکو پاسخ گفتی؛ چنین کن تا حیات یابی».